



دوفصلنامه علمی پژوهش‌های مابعدالطبیعی،

سال سوم، شماره ۵، بهار و تابستان ۱۴۰۱

نقش مؤلفه صدق در ماهیت باور از دیدگاه نیشی شاه و دیوید ولمن^۱

حسینعلی نصراللهی^۲، عباس یزدانی^۳

چکیده

مؤلفه صدق در ماهیت باور چه نقشی دارد؟ نیشی شاه و دیوید ولمن در جستاری مشترک، تبیینی از مفهوم باور ارائه داده‌اند که نقش مؤلفه صدق در آن مبتنی بر یک معیار دستوری است. آن‌ها در این راه از چیزی که آن را رابطه شفافیت می‌نامند، سود جست‌ه‌اند. نتیجه تبیین ایشان این است که باور کردن یک گزاره، در پس یک قضاوت شبه‌اخلاقی، متصف به درستی یا نادرستی خواهد بود. هدف از این نوشتار این است که نشان دهد، ضرورتی که آن دو بر مبنای آن ناچار به درج جزئی دستوری در ذات باور شده‌اند، بی‌اساس است و می‌توان مفهومی کاملاً توصیفی و غایت‌شناسانه از باور ارائه داد که ضمناً مسئولیت در قبال صدق را نیز تبیین کند. در این تحقیق که با روش استناد به منابع کتابخانه‌ای در این موضوع صورت گرفته است، ابتدا دو رویکرد غایت‌شناختی و دستوری توضیح داده می‌شود و پس از بررسی نقاط ضعف و قوت به مقایسه آن دو پرداخته می‌شود. در پایان ضمن نقد دیدگاه دستوری نشان خواهیم داد

^۱. مقاله پژوهشی، تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۱۹؛ تاریخ تایید: ۱۴۰۱/۲/۷.

^۲. دانشجوی دکتری رشته فلسفه دین دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسؤول).

(h.a.nasrollahi@alumni.ut.ac.ir).

^۳. دانشیار گروه فلسفه دین دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران، تهران، ایران.

(a.yazdani@ut.ac.ir)

رویکرد غایت‌شناختی با فهم متعارف از موارد باور بیشتر سازگار است و می‌توان آن را به گونه‌ای تبیین کرد که اشکال اصلی شاه و ولمن را پاسخ دهد.

واژگان کلیدی: صدق، هدف از باور، شفافیت، معیار دستوری.

۱. مقدمه

باورها مهم‌ترین داشته‌های تاریخ اندیشه بشر هستند. نزاع‌ها بر سر آن‌ها بوده است و صلح‌ها بر اساس آن‌ها شکل می‌گرفته است. تفاهمات و سوء تفاهمات نوع بشر به‌عنوان یک موجود اجتماعی همگی بر محور باورها بوده است. و از آنجا که مهم‌ترین و پرکاربردترین حامل‌های صدق و حقیقت هستند، فلسفه باید پرداختن به آن‌ها را در اولویت قرار دهد. عجیب نیست که پرداختن فلسفه به آن‌ها غالباً در ضمن بحث از معرفت بوده است.^۱ به نحوی که معمولاً باور را بی‌نیاز از تعریف می‌دیده‌اند و از آنجا که امر آن بین هست و نیست دائر است، به‌نفسه به آن پرداخته نشده است و فقط در ضمن اینکه آیا صادق است یا کاذب، به آن پرداخته شده است. در قرن بیستم با پیشرفت علوم شناختی به منزله یک راهبرد تجربی، چگونگی تشکیل باور در ذهن انسان مورد توجه قرار گرفت. فلسفه نیز سهم خود را در این موضوع به عهده گرفت. بحث‌های جدید در این موضوع بیشتر حول چیستی باور، چگونگی تشکیل آن، و اجزاء تشکیل دهنده آن شکل گرفته است. در این باب رویکردهای متفاوتی وجود دارد. برخی مانند فودور (Jerry A. Fodor) معتقد به بازنمودگرایی (Representationalism) در باب مفهوم باور هستند؛ بدین معنا که برای اینکه بتوان داشتن باوری را به شخصی نسبت داد، لازم است

^۱ البته در نوشته‌های آن دسته از فیلسوفان بزرگ تاریخ که جامعیت آثارشان مورد اذعان است، همواره بخشی، هر چند کوچک در مورد باور، به خصوص چگونگی تشکیل آن، وجود دارد. برای نمونه نگاه کنید به: ارسطو، ۱۳۴۹، درباره نفس، ترجمه علیمراد داوودی. چاپ سوم، ۱۳۶۹، انتشارات حکمت.

یک ساختار بازنمود کننده از محتوای آن باور در ذهن او وجود داشته باشد. آن‌ها حتی به صورت کلی معتقدند نگرش‌های گزاره‌ای، روابطی میان ذهن و بازنمودهای ذهنی هستند که محتوای آن نگرش را ابراز می‌کنند (Fodor, 2008, p 69). برخی دیگر معتقد به میل‌گرایی (Dispensationalism) در باب مفهوم باورند و می‌گویند اینکه کسی به گزاره «گاف» باور دارد به این معناست که میل به رفتاری متناسب با آن گزاره، دست کم تمایل به اظهار شفاهی آن، در خود دارند. از دیدگاه اینان، یک تمایل صادقانه به اظهار گزاره‌ای مانند «گاف»، از سوی موجودی متعارف از جهت عقلی، نشانه‌ای برجسته است بر اینکه او گزاره «گاف» را باور دارد (Marcus, 1990, p149). تفسیرگرایان (Interpretationalists)، که می‌توان آن‌ها را نوعی از میل‌گرایان دانست، باور را صرفاً بر اساس رفتار قابل مشاهده برای یک مشاهده‌گر خارجی، تبیین می‌کنند. این دیدگاه، از آن جهت که اغلب، رفتار را یک پدیده فیزیکی می‌انگارند، بیشتر در میان طبیعی‌سلک‌ها رایج است. به قول دُنالد دیویدسن، که یکی از طرفداران این طرز تفکر است، تفسیر سخن، دست در دست تفسیر عمل به‌طور کلی است و این هر دو در نسبت دادن باور و تمنا کاملاً به هم تنیده‌اند (Davidson, 1984, p 154). ابزاری‌سلک‌ها (Instrumentalists) می‌گویند چیزهایی که در مورد باور گفته می‌شود و صفاتی که به باور نسبت داده می‌شود حقیقت ندارد، ولی باورها برای رسیدن به برخی اغراض به‌کار می‌آیند و تا جایی که برای رسیدن به اغراض به‌کار می‌آیند، باید به آن‌ها پرداخته شود. از دیدگاه دنیل دنت، باورها یک واقعیت صُلَب نیستند، بلکه اموری انتزاعی‌اند (DenNET, 1991, p 29)؛ اموری شبیه خط استوا که مفید می‌باشند و به‌کار می‌آیند. نهایتاً برخی وجود باور را بالمره انکار می‌کنند؛ حذفی‌سلکان (Eliminativism) معتقدند منشأ وجود چیزی به نام باور صرفاً روان‌شناسی عوامانه است. این مفهوم غیرعلمی به محض اینکه علم الاعصاب به-

قدر کافی پیشرفت کند، از میان تهی می‌شوند. پل چرچلند (Paul M. Churchland) از مشهورترین طرفداران این طرز تفکر است. از دیدگاه او معناشناسی آنچه که در زبان عامیانه باور خوانده می‌شود، مشابه با معناشناسی برخی اصطلاحات نظریه‌ای علمی است که فقط تا زمانی که نادرست بودن‌شان ثابت نشده باشد، کارایی دارند (Churchland, 1981, p 69).

به هر حال، بنابر هر یک از این تفاسیر، وقتی موضوع بحث ما باور شخصی مانند شین به گزاره-ای مانند گاف باشد، یکی از قضاوت‌های ما در مورد «شین» این است که او گاف را صادق می‌انگارد. ولی اگر شین، گاف را صرفاً فرض کند نیز دست کم موقتاً آن را صحیح انگاشته است. در مورد تصور کردن گزاره فوق نیز همانند تخیل کردنش، مطلوب اصلی صحت است، مخصوصاً اگر علم به تخیل یا تصور در زمان تخیل و تصور مفقود باشد. همچنین است در موردی که در میان چند گزاره مورد بحث، حدس شخص شین به یک گزاره باشد.

مسئله اصلی این مقاله ارائه تبیینی در مورد چگونگی دخالت صدق در تشکیل باور است. اهمیت این موضوع در این است که هم باور و هم صدق دو رکن از سه رکن دست‌یابی به معرفتند. این مسئله، یعنی اینکه صدق در تشکیل باور چه نقشی دارد که در تشکیل حدس و فرض و تخیل، آن نقش را ندارد، مسئله‌ای جدید است و بیشینه چندان، به خصوص در زبان فارسی ندارد.

برای تمایز میان باور و غیرباور در انبوهی از نگرش‌های گزاره‌ای مانند آنچه گفته شد، دو نگرش زنده در فضای فلسفی حاضر وجود دارد که در عین حال منجر به بحثی کاملاً داغ نیز شده‌اند؛ رویکرد دستوری، صدق را جزء لازم الاتباع در هنگام تشکیل باور می‌داند و رویکرد غایت شناختی، صدق را هدف شین از تشکیل باور به گاف می‌انگارد. شاه و ولمن معتقد به رویکرد اول، و پترسن رویکرد دوم را اتخاذ کرده‌اند. زنده بودن این بحث به خصوص بدین

جهت است که ولمن در ابتدا معتقد به رویکرد غایت شناختی بوده است و سپس از نظر خود عدول کرده است و رویکرد دستوری را برگزیده است.

هدف اولیه از این مقاله تبیین درست این دو رویکرد، و هدف ثانویه آن قضاوت در مورد اینکه کدام رویکرد موفق‌تر است می‌باشد. بر این اساس ابتدا تبیین ولمن متقدم از نقش صدق در ماهیت باور را طرح می‌کنیم، سپس به تبیینی که شاه و ولمن در جستاری مشترک از این موضوع به دست داده‌اند می‌پردازیم، و آن‌گاه رویکرد دستوری پترسن و اشکالاتی که او به شاه و ولمن نموده است را بررسی خواهیم کرد. در بخش بررسی و نقد جمع‌بندی نویسندگان و سپس نتیجه بحث را بیان می‌کنیم.

۲. تمایز میان باور و سایر نگرش‌های گزاره‌ای

شاید نتوان گفت ذات باور مشتمل بر چه چیز یا چیزهایی است، اما احتمالاً می‌توان به نحو قابل قبولی ادعا کرد، وقتی شخصی به گزاره‌ای باور دارد، در ذهن، در فعل یا حالات روانی او چه تفاوتی نسبت به وقتی که باور ندارد، ایجاد شده است. در مشارکت‌های فلسفی معاصر دو رویکرد برای تمیز باور از سایر نگرش‌های گزاره‌ای وجود دارد؛ یکی رویکرد غایت‌شناختی در مورد ماهیت باور، و دیگری رویکرد دستوری در مورد ماهیت باور. این دو رویکرد، تمایز باور را به خصوصیتی که در هنگام سامان یافتن آن، به بیان دیگر خصوصیتی که در فرایند تشکیل باور وجود دارد منتسب می‌کنند. طرفداران رویکرد غایت‌شناختی اجمالاً معتقدند وقتی شخص «شین» به گزاره «گاف» باور دارد، علاوه بر اینکه آن را صحیح می‌انگارد، به این هدف که در جهان برون ذهنی نیز صحیح باشد، آن را صحیح انگاشته است. پس تفاوت باور با غیرباور این است که شخص در هنگام تشکیل باور، هدفی خاص را، که همانا صحت عینی محتوای باور است، مد نظر قرار می‌دهد. به خلاف موارد تصور و تخیل و آرزو کردن یک

محتوای گزاره که صحت ذهنی نیز در مورد آن‌ها کفایت می‌کند. این رویکرد در مباحث فلسفی اخیر با عنوان هدف از باور بسط داده شده است.

طرفداران رویکرد دستوری، بدون اینکه لزوماً رویکرد غایت‌شناسانه را نفی کنند، معتقدند یک شرح توصیفی نمی‌تواند آن چیز اضافه را به‌طور کامل تبیین کند، و بدون اینکه یک جزء دستوری را در فرایند تشکیل باور لحاظ کنیم، نمی‌توانیم تمایز میان باور و غیرباور را نشان دهیم. از نظر این گروه، شین در فرایند باور به «گاف»، متعهد است که «گاف» را فقط در صورتی که در عالم برون ذهنی نیز صحیح باشد، صحیح بیانگارد. پس وقتی می‌گوییم شین به «گاف» باور دارد، یعنی در فرایند تشکیل باور به «گاف»، از این دستور که «در هنگام باور به چیزی، باید آن چیز در عالم برون از ذهن صحیح باشد» تبعیت کرده است. نتیجه اتخاذ هر یک از این دو رویکرد متمایز است؛ در رویکرد اول اگر گزاره «گاف» صادق باشد، شین در آنچه می‌خواسته به آن برسد، موفق بوده، و اگر کاذب باشد، در آنچه می‌خواسته به آن برسد شکست خورده است. اما در رویکرد دوم، اگر «گاف» صادق باشد، شین عمل درستی انجام داده است، و اگر کاذب باشد مرتکب عملی نادرست شده است.

طبیعی‌مسلمانان که سعی می‌کنند برای هرگونه تبیین متافیزیکی یک بدیل فیزیکی ارائه دهند، طرفدار رویکرد اول هستند و بحث‌هایی تحت عنوان معرفت‌شناسی طبیعی شده، که در دهه‌های اخیر تورم قابل ملاحظه‌ای داشته است، حاوی برخی از تلاش‌های آن‌ها در این باب می‌باشد.^۱ در مقابل هنجارگرایان در باب ماهیت باور معتقدند که تمایز میان باور و غیرباور صرفاً با

^۱. طبیعی‌مسلمانان، با تأثر از نظریه فرگشت، بسیاری از فعالیت‌های بشری را در عمل بر اساس رسیدن به هدف توجیه می‌کنند، و در بیشتر موارد امور غیر قابل تبیین، نظیر اخلاق را به تغییرات فیزیولوژیکی فرو می‌کاهند.

یک جنبه توصیفی قابل تبیین نیست و چه بسا باورهایی که فرایند تشکیل آن‌ها هدفی در نظر نگرفته شده است.

از آنجا که هر دو رویکرد ناظر به صدق هستند، بدواً منعی از جمع آن‌ها وجود دارد، و ممکن است فیلسوفی رویکرد هنجاری را شکل سخت‌گیرانه همان رویکرد توصیفی بداند، و در عین اینکه فرایند تشکیل باور را هدف - محور بداند، آن را تابع هنجار پیش‌گفته نیز بداند. اما با صرف نظر از پیامدهایی که اتخاذ یک رویکرد دستوری در مورد ماهیت باور می‌تواند ایجاد کند، تبیین بر اساس اصل سادگی همواره در مقابل چشمان فیلسوف است؛ و اگر بتوان پدیده - ای را بر اساس یک عامل تبیین کرد، اضافه کردن عوامل دیگر در تبیین آن نوعی ضعف برای تبیین فلسفی به شمار می‌آید. مضاف بر اینکه رویکرد دستوری در مورد فرایند تشکیل باور پیامدهای غیرقابل اغمازی خواهد داشت که پرداختن به آن از عهده این مقال خارج است.^۱

دیوید ولمن (J. David Velmann) (۱۹۵۲-) هنگام نگارش مقاله «امکان سنجی دلیل عقلی منجر به عمل» (The Possibility of Practical Reason) معتقد به رویکرد غایت‌شناختی بود. اما مطالعه مقاله «صدق چگونه باورها را مهار می‌کند» به قلم نیشی شاه (Nishi Shah)، او را به رویکرد دستوری متقاعد کرد. سپس آن دو در مقاله‌ای مشترک با عنوان «تأمل درباره باور» (Doxastic Deliberation)، رویکرد دستوری و دلایل‌شان برای اتخاذ آن را بسط دادند.

^۱. برای مثال در نظر بگیرید اگر معیار دستوری که فیلسوف برای باور ارائه می‌دهد سخت‌گیرانه باشد و اجرا نشود، چه حجمی از باورهایی که در یک رویکرد توصیفی از قبیل رویکرد غایت‌شناختی، می‌توانستند صادق باشند، و از قضا در عالم برون ذهنی هم صادق هستند، فقط به دلیل برآورده نشدن معیار دستوری تشکیل باور، باید از مجموعه باورهای شخص زدوده شوند.

در اینجا ابتدا به شرح رویکرد ولمن قبل از متقاعد شدن به رویکرد دستوری، سپس به شرح رویکرد ولمن و شاه در مورد رویکرد دستوری، و سپس به اشکالاتی که به این رویکرد شده است و بررسی ورود یا عدم ورود آن اشکالات پرداخته می‌شود.

۳. ولمن و رویکرد غایت‌شناختی

ولمن در مقاله «امکان‌سنجی دلیل عقلی منجر به عمل» (۱۹۹۶)، آنجا که مشغول تبیین دلایل عقل برای انجام یک عمل شده است، از یک تشبیه استفاده می‌کند: امید من به این است که بتوانیم دلایلی که منجر به انجام یک عمل می‌شود را از راه تشبیه آن به دلایل باور داشتن به چیزی، فهم کنیم (Vellman, 1996, p 705). مقصود او این است که تعقل عملی را از طریق تعقل نظری درک کند. او که معتقد است غایت عقل نظری بدون شک دستیابی به باور صادق است، می‌خواهد از تشبیه یک موضوع، که حکمش مردد است، به موضوع دیگری که حکمش مشخص است، وضعیت تعقل عملی را تا حدودی استنباط کند. از نظر ولمن، تفاوت میان باور به یک چیز و آرزوی آن چیز این است که وقتی نگرش ما نسبت به یک گزاره از نوع باور باشد، آن را گزارشی برای امور، آن‌گونه که در واقع هستند، در نظر می‌گیریم، و وقتی نگرش ما به آن از نوع آرزو باشد، آن را تقاضای امور به نحو خاصی، برای اینکه واقع بشوند، در نظر می‌گیریم. اما این تمایز در مواردی مانند فرض کردن یا تصور کردن یک گزاره کارا نیست؛ زیرا فرض یا تصور یک گزاره، بدون اینکه جنبه گزارش‌گری ناظر به صدق لحاظ شود، ممکن نیست. پس باید تمایز دیگری در کار باشد. ولمن خاطرنشان می‌کند در مواردی مانند فرض کردن یا تصور کردن، ما محتوای گزاره را واقعاً و جدّاً صادق‌انگاری نمی‌کنیم. روح صادق‌انگاری در این موارد با مورد باور متفاوت است. در موارد فرض کردن، گزاره را به‌صورت مشروط یا موقت صادق می‌انگاریم و در موارد تصور کردن، بطور تخیلی

آن را صادق می‌انگاریم. حال آنکه در موارد باور آن را به صورت جدی صادق می‌انگاریم. [اما] تفاوت میان اینکه یک گزاره را جداً صادق بیانگاریم، با مواردی که روح صادق انگاری به گونه دیگری باشد چیست؟ نکته‌ای که در اینجا باور را از دیگر نگرش‌ها متمایز می‌کند، هدف باور است (Ibid, p 708). به واقع در موارد فرض یا تصور یک گزاره، شخص نسبت به صادق بودن محتوای گزاره حساس نیست. فرض کردن یک گزاره می‌تواند با هدف استفاده در استدلال جدلی، یا به هدف آموزش باشد. تصور کردن آن نیز می‌تواند به هدف تحریک انگیزشی نسبت به انجام عملی، یا حتی به هدف تفریح و سرگرمی باشد. اما باور کردن یک گزاره به معنای پذیرفتن آن به این هدف که واقعاً صادق باشد است. نکته‌ای در اینجا وجود دارد و آن اینکه وقتی می‌گوییم هدف یک نگرش گزاره‌ای از جنس فرض مثلاً آموزش است، در واقع در مورد ساختار آن نگرش گزاره‌ای اظهار نظر می‌کنیم. به همین اسلوب، وقتی می‌گوییم باور به یک گزاره با هدف واقعاً صادق بودن آن تشکیل می‌شود، یعنی یکی از ذاتیات باور این است که با هدف دستیابی به صدق سامان می‌یابد. همچنین باید توجه داشت اینکه می‌گوییم هدف از پذیرفتن یک گزاره در هنگام باور به آن، صادق بودن واقعی آن است، لزوماً بدین معنا نیست که شخص در هنگام باور، هدفی را مد نظر خود داشته باشد، بلکه مقصود این است که ساختار باور به گونه‌ای است که حتی اگر در هنگام تشکیل، شخص به فرایند تشکیل آن التفاتی نداشته باشد، یک ساختار با هدف فی الواقع صادق بودن است.

به هر حال اگر هدف از باور را از اجزاء ساختاری باور، یا به بیان دیگر از ماهیت باور بدانیم، رویکردی غایت‌شناختی در مورد باور اتخاذ کرده‌ایم. همین‌طور است اگر تمایز باور از سایر نگرش‌های گزاره‌ای را در صادق انگاری جدی و واقعی بدانیم. اما آیا این مقدار در تمایز کافی است؟ رویکرد دستوری در مورد ماهیت باور، این مقدار را کافی نمی‌داند.

۴. انتقاد شاه؛ دو وجهی محذورالطرفین

از دیدگاه نیشی شاه، هنگامی که در مورد باور به چیزی تأمل می‌کنیم، ناچار در مورد صادق بودن آن نیز تأمل می‌کنیم، و پرسش از اینکه «آیا گزاره گاف را باور کنم»، بلافاصله منجر به پرسش «آیا گزاره گاف صادق است» خواهد شد. این دو پرسش غیرقابل تفکیک هستند، بدین معنا که کسی نمی‌تواند بدون اینکه پاسخی برای پرسش دوم مهیا کند، به پرسش اول پاسخ دهد. شاه این خصوصیت را به تقلید از روان‌شناسی به نام ریچارد موران (Richard Moran)، شفافیت (Transparency) می‌نامد. رابطه شفافیت به ما می‌گوید اگر بگوییم «شین باور دارد که گاف صادق است» مرتکب حشو در گفتار شده‌ایم. البته این حشو بودن در مورد بقیه حامل‌های صدق (Truth barrier) از قبیل تصور و آرزو و تخیل نیز وجود دارد، ولی فقط در مورد باور است که این یک رابطه ذاتی است. در واقع هر رویکردی که در تبیین باور ارائه شود نمی‌تواند این رابطه ذاتی، شفافیت را نادیده بگیرد. شاه مدعی می‌شود که رویکرد غایت‌شناختی ولمن، به نحوی، به معنای پذیرش یک معیار لازم‌الاتباع برای تصحیح باور است؛ زیرا اینکه بگوییم باور ذاتاً دارای هدفی از جنس صدق است، یعنی هدفی در ذات باور وجود دارد که در هنگام تشکیل باور ما را تحریک به تصحیح باور می‌کند و این خود نوعی قدرت دستوری است که آن هدف ذاتی به دنبال خود دارد. به عبارت دیگر باور برای اینکه باور باشد، که قسمتی از آن به این بر می‌گردد که هدفش را استیفاء کند، باید از ضابطه تصحیح پیروی کند، هر چند اگر در ذات خود، دستوری مبتنی بر پیروی از آن ضابطه نداشته باشد (Shah, 2003, p 459).

چنانکه دیدیم رویکرد غایت‌شناختی ناچار بود برای مواقعی که ذهن ما ملتفت به هدف صدق، یا هر هدف دیگری نیست، و همچنان آن وضعیت ذهنی از قسم باور محسوب می‌شود، متوسل به ساختار تشکیل باور شود. ساختاری که گاهی برای اثبات آن به فرایند فرگشت یا نظایر آن

استناد می‌شود. در واقع ساختاری که باورهای ما در قالب آن‌ها شکل می‌گیرند، ساختارهایی هستند ناظر به صدق، حتی اگر شخص در هنگام تشکیل باور به هدف باور توجه نداشته باشد. از نظر شاه توسل به ساختار تشکیل باور برای توجیه مواقعی که ذهن به هدف فعالیتش التفاتی ندارد، منجر به یک دو وجهی محذور الطرفین می‌شود. از سویی تبیین‌گر رویکرد غایت‌شناختی ناگزیر است اعتراف کند مفهوم باور نه تنها مواردی که قویاً با هدف صدق ایجاد شده‌اند، بلکه همچنین مواردی را که در ساختارشان از جهت التفات به صدق ضعیف‌تر هستند نیز شامل می‌شود. از سوی دیگر بر اساس رابطه شفافیت در مفهوم باور، که نمی‌توان آن را نادیده گرفت، باید جزء التفات به صدق در مفهوم باور چنان قوی باشد که بتواند مواردی از قبیل تفکر آرزومندانه در مورد یک گزاره، یا تصور یک گزاره یا مواردی از این قبیل را از دایره مفهوم باور خارج کند (Ibid, p 462). عامل اصلی ایجاد این دو وجهی، رابطه شفافیت پیش‌گفته است؛ شفافیت هر چند تأثیر عوامل متعدد غیرمبتنی بر دلیل، همچون ملاحظات عمل‌گرایانه را در ایجاد باور انکار نمی‌کند، اما مبتنی بر این است در مرحله تأمل پدیدارشناسانه در مورد تشکیل باور، تنها عاملی که به باور مربوط است و باید آن را در نظر داشت، صادق بودن آن است. الباقی عوامل، که گاهی از اختیار شخص نیز خارج هستند، هیچ یک در مرحله تأمل در مورد اینکه «آیا باید گزاره گاف را باور کرد؟» مورد التفات نیستند.

بر اساس رابطه شفافیت، در مورد باور، بر خلاف سایر نگرش‌های گزاره‌ای، این پرسش که «آیا باید گزاره گاف را باور کرد؟» صرفاً به اینکه «آیا گاف صادق است؟» منحل می‌شود. اما وقتی حضور جزء ذاتی صدق را از سیاق زنده باور به ساختار باور فرو می‌کاهیم، و بدین ترتیب دلیل‌طلبی به نفع یا به ضرر صدق گزاره «گاف» را به میزانی کمینه کافی بدانیم، دیگر ملزم نیستیم پرسش از «آیا باید گزاره گاف را باور کرد؟» صرفاً به اینکه «آیا گاف صادق است؟»

پاسخ دهیم. در واقع اگر اصل شفافیت را قبول کنیم، پاسخ به پرسش اول، به محض اینکه دلیل محکمی بر صدق «گاف» یافت شود فراهم می‌شود و پرونده پرسش اول بسته خواهد شد. اما اگر ملاحظات غیرمبتنی بر دلیل، که ممکن است گاهی از صدق «گاف» نیز مهم‌تر باشند، در نظر داشته باشیم، پرسش اول همچنان در انتظار یافتن یک دلیل محکم بر صدق «گاف»، گشوده خواهد بود.

علاوه بر این، بر اساس قرائت ضعیف هدف باور، در رویکرد غایت‌شناختی، اگر دلیلی به نفع صدق گزاره «گاف» یافت شود، هر چند تنها عامل مربوط به باور شما نسبت به «گاف» نباشد، و حتی هر چند نسبت به عوامل دیگر ضعیف‌تر باشد، شما مجازید، «گاف» را باور کنید. این وضعیت نیز همانند وضعیت فوق منجر به نقض رابطه شفافیت است. زیرا مضمون رابطه شفافیت این است که تنها چیزی که بر پرسش «آیا باید گزاره گاف را باور کرد؟» مؤثر است، صادق بودن «گاف» است. شاه در مورد رابطه شفافیت یک روشنگری دیگر هم دارد: پدیده شفافیت به این معنا نیست که تنها چیزی که تأثیر علی در [تشکیل] باور دارد دلیل است، بلکه به این معناست که یگانه چیزی که تفوق دستوری یا عقلانی بر باور دارد، دلیل است (Ibid, p 466). شاه باید مبنایی فراهم کند که چرا معتقد است فقط در هنگامی که ملاحظات دلیل گروانه در قبول یک گزاره مؤثر باشد، می‌توان آن را از سنخ باور محسوب کرد. او از اعتراف ولمن به «اینکه باور بودن یک نگرش گزاره‌ای تا اندازه‌ای به این است که بسته به صادق یا کاذب بودنش، درست یا نادرست باشد» استفاده می‌کند که او نیز هر چند یک نگرش توصیفی را در مورد ماهیت باور انتخاب کرده است، اما گریزی از اعتراف به اینکه صدق در مفهوم باور مرجعیت دارد و بر آن حاکم است نداشته است. و اگر صدق معیار درستی یا نادرستی در

مفهوم باور باشد، گریزی از دستوری بودن مفهوم باور نخواهد بود. سخن بر سر این است که آیا این دستوری بودن به تبع هدف‌مندی باور است یا مربوط به ذات باور است؟ به طور خلاصه شاه معتقد است اینکه در فرایند تأمل منتج به باور، واسطه میان باور کردن به گزاره «گاف» و صادق بودن گزاره «گاف» - که مضمون رابطه شفافیت است - وجود ندارد ضمناً بدین معناست که تمرکز بر صدق نمی‌تواند تمرکزی ابزاری، و برای تأمین هدف باور باشد. این خط فکری به گونه دیگری در مقاله‌ای که شاه و ولمن مشترکاً ارائه دادند دنبال شد.

۵. شاه و ولمن؛ رویکرد دستوری - توصیفی

در دیدگاه شاه و ولمن، یکی از جنبه‌های تفاوت میان باور و سایر نگرش‌های گزاره‌ای، نحوه تشکیل، اصلاح و کنار گذاشتن باور، یا به‌طور کلی ساماندهی باور است. ممکن است شما در یک استدلال جدلی، تا هنگامی که نیاز باشد، یک فرض را قبول کنید. ولی این قبول تا زمانی ادامه خواهد داشت که بتوانید استدلال‌تان را بر مخاطب تحمیل کنید. اما باور در واقع واکنشی است به دلیل یا استدلال عقلی، که در جهت هدایت به صدق طراحی شده‌اند. و این تشکیل در جهت هدایت به صدق، بخشی از مفهوم باور است، حال آنکه در مورد سایر نگرش‌های گزاره‌ای اینگونه نیست. اما مفهوم باور صرفاً آنچه گفته شد نیست؛ بلکه همچنین شامل یک معیار درست بودن نیز است. ولمن پیش از این مقاله نیز، معیار درست بودن را در مفهوم باور دخیل نمی‌دانست، و آن را مشتق از هدف‌مندی باور می‌انگاشت، به نحوی که تبیین او از مفهوم باور همچنان یک تبیین کاملاً توصیفی نگاه می‌داشت. ولمن به جهت اشکالی که در فعلیت یافتن هدف‌مندی در دسته وسیعی از باورها، از قبیل ادراکات مطرح بود، به هدف‌مند بودن ساختار تشکیل باور متوسل شد، تا حتی اگر در هنگام تشکیل باور نیز شخص به هدف باور، که همانا دستیابی به صدق محتوای باور است، توجهی نداشته باشد، از آنجا که به از

جنس باور بودن نگرش خود ملتفت است، ساختاری را برای تشکیل آن نگرش انتخاب می‌کند که ناظر به صدق باشد. اما با این تعدیل، دیگر سخت است که صرفاً از چگونه تشکیل شدن یک باور، بتوان معیاری از جنس درست بودن آن را مشتق کرد. اینکه وقتی معیار درست بودن از هدف‌مندی باور قابل اشتقاق نیست، چرا شاه و ولمن اصرار دارند این معیار را داخل مفهوم باور قرار دهند، پاسخش رابطه شفافیت است: خاصیتی که ما آن را شفافیت می‌خوانیم بدین شرح است: پرسش ناشی از تأمل در اینکه «آیا باید گزاره گاف را باور کرد؟»، ناگزیر منجر به پرسش ناظر به واقع «آیا گاف صادق است؟» می‌شود. زیرا پاسخ به پرسش دوم، تعیین‌کننده پاسخ به پرسش اول است. ... بالعکس پاسخ به پرسش «آیا گاف صادق است یا نه» از طریق پاسخ به پرسش‌هایی نظیر «آیا گاف را فرض کنیم؟» یا «آیا گاف را تصور کنیم؟» یا نظایر آن که ... - شفاف شده پرسش دوم نیستند - فراهم نمی‌شود. ... بهترین تبیین این شفافیتی که در هنگام تأمل در فرایند باور به چیزی ناظر به واقع روی می‌دهد، این است که مفهوم باور مشتمل بر یک معیار درست بودن است که بر اساس آن یک باور فقط و فقط هنگامی درست است که صادق باشد (Shah & Vellman, 2005, p 499-500).

چرا شاه و ولمن تا این حد اصرار دارند این معیار که «باور به گاف یک عمل درست است، اگر و فقط اگر گاف صادق باشد» را داخل مفهوم باور کنند؟ پاسخ اجمالاً این است که در فرایند تشکیل باور بستر لازم برای مداخله بسیاری از عوامل غیرحساس به دلیل‌هایی، مانند آرزو، خوشایندی، خواهش و ... مهیا است. اگر فرایند تشکیل باور بخواهد یک فرایند در جهت صدق باشد، باید فقط از فرایندهایی که نسبت به دلیل حساس هستند متأثر شود. از این رو شاه و ولمن فکر می‌کنند تنها با وارد کردن معیار درست بودن، در مفهوم باور است که می‌توان حساسیت باور نسبت به صدق را به گونه‌ای افزایش داد که رابطه شفافیت میان باور به

«گاف» و صدق «گاف» قابل تبیین باشد. یکی از اشکالاتی که ممکن است به این دیدگاه وارد شود راجع به امکان‌سنجی تأمل در مورد باور است؛ حکم یا باور در مورد چیزی به هیچ وجه یک عمل اختیاری نیست و مثلاً نمی‌توان اراده کرد که فلان چیز را باور کرد یا به بهمان چیز حکم کرد. به بیان دیگر عملیات تشکیل باور، عملیاتی است که در هنگام رخ دادن از حیطه دخل و تصرف انسان خارج است، پس تأمل در مورد آن نیز ناممکن خواهد بود. بالتبع سخن در مورد اینکه آیا در هنگام تأمل در مورد باور، دستوری باید تبعیت شود یا نه غیرممکن خواهد بود. زیرا هر چه که تحت اراده ما نباشد از کنترل ما خارج است. پاسخ شاه و ولمن این است که دلیل اینکه نمی‌توان به دلخواه چیزی را باور کرد یا از سر میل در موردی حکم نمود، این نیست که ما قادر نیستیم با یک عمل ذهنی چیزی را بدون دلیل تأیید کنیم یا نگرشی مؤیدانه برای خود بسازیم؛ در هنگامی که داستانی غیرواقعی برای اقناع دیگران در ذهن ترتیب می‌دهیم، در واقع به گزاره‌هایی که اظهار می‌کنیم لباس تأیید پوشانده‌ایم. سخن اینجاست که این نوع گزاره‌ها باور یا حکم قلمداد نمی‌شوند؛ زیرا حکم یا باور هر دو نگرش‌هایی ناظر به واقع هستند، و اگر از جنبه نظارت بر واقع خالی شوند، دیگر حکم و باور نیستند، و مثلاً تخیل و گمان خواهند بود. به هر حال وقتی صدق یک گزاره برای استدلال مهم باشد، تأمل در مورد اینکه آیا آن را باور کنیم یا نه، نه تنها ممکن، بلکه مهم خواهد بود و در هنگام باور به آن باید بررسی کنیم که آیا باور ما به آن مطابق با معیاری که در هنگام باور به آن وجود دارد می‌باشد یا نه (Ibid, p 503-504). در فرایند تشکیل باور، هدف ما یافتن دلیلی است که معیار تشکیل باور، یعنی دستیابی به صدق را تأمین کند. دلیلی که بتواند پاسخ درستی برای پرسش «آیا گاف را باور کنیم؟» فراهم کند. برای اینکه دلیل‌طلبی ما نسبت به این پرسش چیزی از جنس تأمل باشد، همین هدف‌مندی کافی است. به بیان دیگر وجود هدف در انجام یک عمل، تأمل در

چگونگی رسیدن به آن هدف را موجه می‌سازد. بنابراین تأمل در مورد فرایند تشکیل باور، به معنای مبتنی کردن باور بر اراده نیست. مسأله مهمی باقی مانده است؛ همان‌طور که دیدیم تبیین دستوری - توصیفی شاه و ولمن از چیستی باور، تا حدود زیادی مبتنی بر رابطه شفافیت در متن تأملی فرایند تشکیل باور بود. این دو در هنگام شرح این رابطه، وجود آن را به نوعی مسلّم و غیرقابل خدشه فرض کردند. آیا آن دو به فهم متعارف از کلمه باور استناد کرده‌اند که توضیحی درباره آن نداده‌اند؟ در ادامه به این مسأله می‌پردازیم.

۶. رابطه شفافیت و ملاحظات عمل‌گرایانه

شاه و ولمن رابطه شفافیت را به گونه‌ای تبیین کردند که پرسش ناشی از تأمل در اینکه «آیا باید گزاره گاف را باور کرد؟» ناگزیر منجر به پرسش ناظر به واقع «آیا گاف صادق است؟» می‌شود. چرا تنها راه پاسخ به آن پرسش ناشی از تأمل نفسانی، تنها با پاسخ به پرسش ناظر به واقع مهیا می‌شود؟ یکی از ملاحظات که در اینجا می‌توان در مورد پاسخ به پرسش تأملی تصور کرد، ملاحظات عمل‌گرایانه است. ملاحظات عمل‌گرایانه معمولاً اموری هستند که به سبب وجود اهمیت در موضوع باور، ضیق بودن زمان، و متحمل شدن هزینه در صورت به تعویق انداختن باور تا زمان حصول دلیل متقن، در تأملات همزمان با فرایند باور لحاظ می‌شوند. نکته‌ای که شاه و ولمن در اینجا متذکر می‌شوند این است که در مواردی که ملاحظات عمل‌گرایانه در کار است، آن پرسش تأملی اول وجود ندارد. در این موارد پرسش از اینکه «آیا باید گزاره گاف را باور کرد؟» جای خود را به پرسش «آیا من باید گزاره گاف را باور کنم» می‌دهد. و این پرسش در قبال پرسش‌هایی از قبیل «آیا من باید در مورد گزاره گاف شک خود را حفظ کنم»، یا «آیا من باید گزاره گاف را در حد یک فرضیه قبول کنم» است. حال آنکه بدیل پرسش از اینکه «آیا باید گزاره گاف را باور کرد؟» پرسش «آیا نباید گزاره

گاف را باور کرد؟» است (Ibid, p 517-518). وقتی در مورد روا بودن باور به گزاره گاف سخن می‌گوییم از دو حال خارج نیست؛ یا روا بودن باور به آن را به‌طور کلی، برای همه، در هر زمان، و در هر مکان منظور داشته‌ایم، یا از این کلیت کوتاه آمده‌ایم، و مثلاً برای شخص خودمان آن را روا داشته‌ایم. به هر حال باور بر اساس ملاحظات عمل‌گرایانه در متن زندگی روزمره قابل انکار نیست، به خصوص که در بسیاری از موارد مدت زمان صبر کردن برای یافتن دلیلی که صدق یک باور را تضمین کند نامعلوم است. شاه و ولمن در اینجا با دو انتخاب روبرو هستند؛ یا بر اساس تبیینی که از رابطه شفافیت عرضه کرده‌اند، اینکه نگرش گزاره‌ای دیگری غیر از باور، را به مواردی که ملاحظات عمل‌گرایانه دخیل است نسبت دهند؛ یا در عین حال که این موارد را تحت کلی باور قرار می‌دهند، آن را باور اصیل قلمداد نکنند. به نظر می‌رسد شاه و ولمن به انتخاب دوم تمایل بیشتری داشته باشند. به هر حال آن گونه که گذشت، آن دو قبلاً پذیرفتند که تأمل نفسانی در مورد اینکه گزاره «گاف» را باور کنیم یا نه، امری ممکن است. از سوی دیگر ملاحظات عمل‌گرایانه به معنای غفلت از اهمیت صدق گزاره‌ای که در مورد باور به آن تأمل می‌کنیم نیست. دیدگاه این دو تا اینجا با تفاهم عرفی در مورد اطلاق باور بر این موارد در تضاد نیست. اما اگر به تبیین این دو از رابطه شفافیت بازگردیم، با وضعیت متفاوتی روبرو خواهیم شد؛ تأمل در اینکه «آیا باید گاف را باور کرد یا نه»، از نظر شاه و ولمن به معنای درگیر شدن در مرحله دلیلیابی منجر به باور به «گاف» است به نحوی که مطابق با معیار باور باشد. آن معیار این است که باور به «گاف» تنها و تنها زمانی درست است که «گاف» صادق باشد. و از آنجا که این معیار از نظرشان داخل مفهوم باور است، اطلاق باور در مواردی که ملاحظات عمل‌گرایانه برای باور در کار باشد، استعمال لفظ در معنای مجازی است.

هسته اصلی رویکرد شاه و ولمن، گنجاندن یک معیار دستوری در مفهوم باور است، و بیشترین انتقادات نیز به این بخش از رویکرد آن‌ها وارد شده است. آیا واقعاً همان‌طور که شاه و ولمن معتقدند، ناگزیر از درج یک معیار دستوری در مفهوم باور هستیم؟ در بخش پیش‌رو اشکالاتی را که به این ناگزیری شده است، نقل و نقد خواهیم کرد.

۷. بررسی و نقد

یکی از مهم‌ترین نکاتی که شاه و ولمن مقاله مشترک‌شان را بر اساس قبول آن پیش برده‌اند این است که تأمل در مورد یک فعالیت، در بحث ما باور، تنها زمانی به تبعیت بدون واسطه از یک معیار می‌انجامد، که آن معیار جزئی از ذات آن فعالیت باشد. و برای نظریه‌پردازی که می‌خواهد ذات باور را بکاود، این بی‌واسطگی نقشی اساسی در مقصودش دارد. چه اینکه ممکن است هر فعالیتی بالاخره با یک یا دو یا چند واسطه، تحت یک معیار دستوری قرار داشته باشد. به همین سبب تبیین رابطه شفافیت در نظر شاه و ولمن جایگاه مهمی در نظریه آنها دارد. به طور خلاصه در این نظریه، دلیل اینکه تأمل در مورد «آیا باید گزاره گاف را باور کرد» بی‌واسطه به تأمل در مورد اینکه «آیا گاف صادق است» منجر می‌شود، این است که باور کردن به طور ذاتی مشتمل بر معیاری است که بدون واکنش به آن معیار نمی‌توان در مورد باور کردن تصمیم گرفت. آن معیار همانا درست بودن باور است و فقط و فقط وقتی که گزاره مورد نظر صادق باشد، احراز می‌گردد. پس باور کردن به «گاف» بدون تعیین تکلیف «گاف» از جهت صدق و کذب ممکن نیست. هرآنچه شخص با پذیرش این معیار به سوی آن تحریک می‌شود، در واقع فهمی است که او از مفهوم باور دارد.

ظاهراً آنچه که ولمن را متقاعد به رویکرد شاه در مورد ماهیت باور کرد، انتقادی بود که با عنوان دو وجهی محذورالطرفین از سوی شاه ایراد شده بود. از نظر شاه و ولمن، توسل به

هدف‌مندی ساختار باور به جای خود باور، برای توجیه مواردی که شخص ملتفت به هدف باور نیست، که می‌توان آن را موارد ضعیف تشکیل باور خواند، راه را بر ورود نگرش‌های گزاره‌ای از سنخ غیرباور، از قبیل آرزو، و تخیل و ... باز می‌کند. با توضیحی که اکنون داده شد معلوم می‌شود که چگونه می‌توان با این شرط دستوری که «باور به یک گزاره تنها زمانی درست است که آن گزاره صادق باشد»، از دو وجهی محذورالطرفینی که قائلان به نظریه غایت‌شناختی با آن مواجه هستند احتراز کرد؛ شرط دستوری تشکیل باور، صرفاً می‌گوید یک باور چگونه باید تشکیل شود، نه اینکه در واقع نیز تشکیل آن‌ها صرفاً طبق این دستور انجام می‌شود. بنابراین آن بخشی از مفهوم باور که می‌تواند رابطه شفافیت را تبیین کند، بخش دستوری ذات باور است، نه بخش توصیفی آن.

۷.۱. چند اشکال

آزبورن استگلیش - پترسن (Asbjørn Steglich-Petersen)، که از این به بعد با نام پترسن از او یاد می‌کنیم، در مقاله‌ای با عنوان «هیچ معیاری نیاز نیست: در باب هدف باور» (No norm needed: on the aim of belief) سعی کرده است با تبیین دیگری از رابطه شفافیت که نیاز به معیاری دستوری ندارد، این دو وجهی را منحل کند. اما قبل از آنکه به حل دو وجهی پردازد سه اشکال مطرح می‌کند:

اشکال اول: شاه و ولمن معتقدند رابطه شفافیت تنها با توجه به جزء دستوری باور قابل تبیین است. ولی حتی اگر بپذیریم برخی از مفاهیم از قبیل باور، بدون نوعی ارزش‌گذاری قابل استعمال نیستند، لازم نمی‌آید آن ارزش‌گذاری را محرک تام و تمام برای تبعیت از یک معیار دستوری که ارزش‌گذاری بر اساس آن بنا می‌شود فرض کنیم (Peterson, 2006, p 506). مثلاً اگر شخصی قول دهد که فلان کار را انجام می‌دهد آنچه که از مفهوم قول دادن به

صورت بی‌واسطه به آن منتقل می‌شویم این نیست که شخص باید کاری که قول داده است را انجام دهد، بلکه این است که آیا شخص آماده است خود را در معرض ارزش‌گذاری در مورد انجام یا عدم انجام آن کار قرار دهد. البته که ممارست در مورد برخی مفاهیم مثل قول دادن، می‌تواند عامل تحریک شخص برای انجام معیار دستوری موجود در آن باشد. اما این مقدار برای اینکه بگوییم مفهوم قول دادن لزوماً به معنای تبعیت از دستوری که در ضمن مفهوم آن است خواهد شد، کافی نیست. در مورد باور نیز وضعیتی مشابه وجود دارد. از اینکه تأمل در مورد مفهوم باور، ضرورتاً مشتمل بر رابطه شفافیت پیش‌گفته باشد، نمی‌توان نتیجه گرفت تنها محرک شخص برای باور کردن، معیار دستوری درست بودن است. لذا نمی‌توان گفت شفافیت، ضرورتاً ناشی از معیار دستوری درست بودن باور است. به بیان دیگر اینکه باور شخص ناشی از این معیار نباشد، به معنای این نیست که شخص فهم درستی از مفهوم باور و معیار ذاتی آن نداشته است.

اشکال دوم: در نظریه شاه و ولمن، آنچه که ما را به تمرکز بر صادق بودن گزاره مورد باور تحریک می‌کند، تمایل به صدق آن گزاره نیست، بلکه تمایل به احراز تبعیت از دستور درست انجام دادن فرایند تشکیل باور است. آن دو نمی‌توانند در پاسخ به این اشکال بگویند تمایل به احراز تبعیت از این دستور، به سبب این است که ما را به صدق می‌رساند. زیرا با این توضیح، معیاری که ارائه داده‌اند یک معیار ابزاری خواهد بود، و آن‌ها برای تبیین رابطه شفافیت، که یک رابطه بی‌واسطه است، متوسل به معیار ابزاری نخواهند شد. مضافاً اینکه این توضیح نشان خواهد داد یک تمایل مستقل نسبت به صدق گزاره‌ای که باور می‌شود وجود دارد، و ضرورت درج معیار در مفهوم باور را متزلزل می‌کند (Ibid, p 508-509). شاید از این اشکال اینگونه پاسخ دهند که از نظر آن‌ها، فرایند تشکیل باور علاوه بر اینکه دارای جنبه دستوری است، ابعاد

توصیفی نیز دارد. اما این پاسخ نیز نمی‌تواند قابل فهم بودن رابطه شفافیت منحصرأ از طریق گنجاندن معیار دستوری در مفهوم باور را توجیه کند. زیرا اگر تمایل مستقلی نسبت به صدق در بخش توصیفی مفهوم باور مندرج باشد، همین برای تبیین رابطه شفافیت نیز کافی خواهد بود. بدین ترتیب بازهم نیاز به معیار دستوری از میان خواهد رفت.

اشکال سوم: شکی نیست که اهمیت دستیابی به صدق از موردی تا مورد دیگر متفاوت است. گاهی صادق بودن یک گزاره به قدری در زیست ما تأثیرگذار است که با دلایلی ضعیف‌تر از آنچه معمولاً برای تشکیل باور لازم می‌دانیم، باور تشکیل می‌دهیم. رویکردی که شاه و ولمن در مورد معیار درست بودن باور دارند، نسبت به این واقعیت ملموس غیرحساس است. زیرا در رویکرد آن دو، تمایل ما به تشکیل باور، مصادف با تمایل مان به پیروی از معیاری است که بر اساس آن حکم به درستی باور می‌شود. و این هیچ چیزی در مورد میزان تمایلی که شخص در رسیدن به صدق داشته باشد در بر ندارد (Ibid, p 509).

اشکال اول پترسن که راجع به نیروی انگیزشی جزء دستوری باور است، اشکال بنیادینی به نظر نمی‌رسد؛ شاه و ولمن معتقدند مفهوم باور مشتمل بر جزء دستوری است و جز از این طریق نمی‌توان رابطه شفافیت را تبیین کرد. حال اینکه این دستور در برخی افراد و برخی موارد نیروی انگیزشی کافی را نداشته باشد، خللی به تبیینی که آن دو از مفهوم باور ارائه کرده‌اند ایجاد نمی‌کند. اما اگر اشکال او به همین جا منتهی نشود و مقصود او این باشد که میان جزء دستوری باور و شخصی که می‌خواهد باوری تشکیل دهد واسطه‌هایی از قبیل خود را در معرض ارزش‌گذاری قرار دادن وجود دارد، معیار درست بودن یا نبودن از متن به حاشیه می‌رود و تبیین رابطه شفافیت را مختل می‌کند.

اشکال دوم اما یک اشکال بنیادین به نظر می‌رسد؛ زیرا به محض اینکه یک تمایل مستقل نسبت به صدق در متن فرایند باور را قبول کنیم، تبیین رابطه شفافیت بر اساس آن تمایل ممکن خواهد شد و دیگر نیازی به درج جزء دستوری در ذات باور نداریم. در بخش بعد خواهیم گفت به نظر ما مهم‌ترین اشکال بر رویکرد شاه و ولمن این است که متوسل به جزئی اضافی در تبیین باور می‌شود و این بر خلاف تبیین بر اساس اصل سادگی است.

اشکال سوم نیز ظاهراً توسل به فهم عرفی از موارد خارجی باور برای عدم لزوم جزء دستوری است. در بخش بعدی خواهیم گفت، فهم متعارف در این موارد فصل الخطاب است.

۷،۲. تبیین رابطه شفافیت بر اساس نظریه غایت‌شناختی

بزنگاه اصلی در ارائه یک نظریه در مورد مفهوم باور که نیازی به توسل به معیار دستوری نداشته باشد، نوع تبیینی است که از رابطه شفافیت ارائه می‌دهد. اما آیا می‌توان این کار را بدون مواجه شدن با دو وجهی پیش گفته انجام داد. بر اساس نظریه غایت‌شناختی، باور کردن به معنای پذیرش یک گزاره با هدف کسب صدق است. این هدف به دو نحو قابل دسترسی است: یا شخص مستقیماً به هدفش از پذیرش گزاره التفات دارد، یا دست کم ساختار تشکیل باور شخص روی به سوی صدق دارد. از آنجا که نتیجه از مقدمه نازل‌تر تبعیت می‌کند. با در نظر گرفتن نحوه دوم در مفهوم باور یک قرائت ضعیف بر اساس غایت را پذیرفته‌ایم. این قرائت ضعیف، راه را برای مواردی که شخص در هنگام باور به صادق بودن محتوای باور التفات ندارد باز می‌کند، و بدین ترتیب نظریه غایت‌شناختی نمی‌تواند تبیین کاملی از مفهوم باور داشته باشد، زیرا از یک سو می‌گوید در بسیاری از موارد که قطعاً باور محسوب می‌شوند، التفاتی به هدف صدق وجود ندارد، و از سوی دیگر مواردی را که آن‌ها را باور به حساب نمی‌آورد، بر اساس تبیین او داخل در مفهوم باور خواهند شد.

از نظر ما برای اتخاذ نظری صحیح در مواردی که درباره حدود و ثغور یک مفهوم اختلاف وجود دارد، همواره فهم متعارف از آن کلمه، اگر فهم متعارفی وجود داشته باشد، می تواند فصل الخطاب باشد. در مورد باور به نظر می رسد فهم متعارف از باور با صدق آنچه که باور می شود، متقارن است. اگر شخص بگوید من به گزاره «گاف» باور دارم، این تا حدودی ملازم با این است که او «گاف» را صادق می داند. دومین نکته ای که باید به آن توجه شود، صرفه - جویی در تبیین است؛ هر چند اصل سادگی اکامی در مورد علل طبیعی می باشد، اما همواره چنین است که اگر بتوانیم یک مسأله را با اجزاء و تفصیل کمتری تبیین کنیم، تبیین بر اساس تفصیل بیشتر، دلیل اضافه ای می خواهد. چنانکه دیدیم رویکرد متفاوت شاه و ولمن نیز بر این اساس بود که تبیین غایت شناسانه از ماهیت باور نمی توانست، آنچه که در مورد باور وجود دارد را به طور کامل تبیین کند. بنابراین اگر بتوانیم رویکرد غایت شناختی را طوری تبیین کنیم که بتوان از دو وجهی محذورالطرفین احتراز کرد، وجود معیار درست بودن در ذات مفهوم باور امری غیرضروری خواهد بود. به نظر می رسد دو وجهی محذورالطرفینی که رویکرد غایت شناختی با آن مواجه است، قابل احتراز است:

اولاً: باید بتوانیم مفهومی از باور مهیا کنیم که رابطه مخصوص مواردی که در فهم متعارف باور خوانده می شوند را با صدق محتوای باور توضیح دهد. به نظر نویسندگان کمترین، یا دست کم یکی از کمترین تقارن هایی که می توان میان باور به «گاف» و صدق «گاف» در نظر گرفت این است که مفهوم باور را ناظر به صدق بدانیم. این توضیح علاوه بر اینکه با فهم متعارف از کلمه باور موافق است، مطابق با شرحی که ما قبلاً از رویکرد غایت شناختی ارائه دادیم، با درج هدف مندی در مفهوم باور نیز سازگار است.

ثانیاً: اینکه باور در ذات خود ناظر به صدق باشد، به معنای این است که اگر شخصی مدعی این باشد که به گزاره «گاف» باور دارد، در قبال صدق «گاف» مسؤول است. یعنی می‌توان از او سؤال کرد که چرا «گاف» را صادق می‌داند. حال ممکن است آنچه که او آن را باور بر می‌شمرد، از نظر عرف، صرفاً یک وهم یا تخیل، یا تفکری آرزومندانه، یا حتی ناشی از ترس باشد. اما همین که مدعی باور به آن شده است، حتی اگر این ادعا از روی رفتارش ثابت شود، بدین معناست که می‌توان او را در قبال صدق «گاف» بازخواست کرد. از نظر ما این یعنی ساختار باور به گونه‌ای است که ذاتاً به صدق نظر دارد.

ثالثاً: اینکه شخص در مورد چیزی ادعای باور کند، حال آنکه نظری به صدق آن نداشته باشد، ناشی از اشتباه در تطبیق است. در اینجا آنچه تکلیف را مشخص می‌کند ناظر سوم شخص است، نه اول شخص. از دیدگاه ناظر سوم شخص، مواردی که در آن‌ها ادعای باور شده است، ولی اول شخص در هنگام ادعای باور نظری به صدق نداشته است، باور محسوب نمی‌شود. بنابراین می‌توان در عین اینکه ساختار باور را هدف‌مند دانست، مواردی را که شخص در هنگام ادعای باور، ناظر به صدق محتوای باور نبوده است، از قلمرو باور خارج کرد، و بدین ترتیب از دو وجهی پیش گفته احتراز کرد.

۸. نتیجه‌گیری

یک تبیین کامل در مورد مفهوم باور باید بتواند به گونه‌ای نقش صدق را توضیح دهد که باور را از سایر نگرش‌های گزاره‌ای متمایز کند. به عبارت دیگر باید بتواند توضیح کاملی از رابطه میان دو باور به گزاره «گاف» و صدق «گاف» ارائه دهد. شاه و ولمن فکر می‌کنند برای دستیابی به چنین تبیینی، توسل به یک جزء دستوری در مفهوم باور ضروری است، و جز از این طریق نمی‌توان رابطه ضروری میان گزاره «گاف» و صدق آن را به گونه‌ای تبیین کرد که مانع

اغیار باشد. درج یک جزء دستوری مانند اینکه باور باید فقط در مورد گزاره‌های صادق صورت گیرد، می‌تواند سبب قلب ماهیت باور شود. زیرا درست بودن یا نادرست بودن در مورد همه باورهای ما صدق نمی‌کند. محتمل است در همه مواردی که ما باور را متصف به درستی یا نادرستی شبه اخلاقی، نه صرفاً صدق و کذب، می‌کنیم، ملاحظات خارجی، مثلاً یک مصلحت اجتماعی، یا دینی یا غیره در کار بوده باشد. و گرنه در مورد بسیاری از باورهایی که در زندگی روزمره آن‌ها را کسب می‌کنیم نمی‌توان گفت مثلاً حال که کذب باور به گاف معلوم گشته است، مشخص می‌شود که باورنده از ابتدا کار نادرستی کرده است.

از نظر ما بزرگترین اشکال به رویکرد دستوری در مورد اجزاء تشکیل دهنده باور، اضافی بودن جزء دستوری برای تأمین یک هدف خارجی است. در مقابل، می‌توان رویکرد غایت‌شناختی در مورد مفهوم باور را به گونه‌ای توضیح داد که در عین حال که یک رویکرد ذاتاً توصیفی است، بتواند باور را از سایر نگرش‌های گزاره‌ای متمایز سازد. به‌طور مختصر وقتی ما به گاف باور داریم، محتوای آن را بسیار جدی‌تر از هنگامی که آرزوی آن محتوا را داریم، یا آن محتوا را حدس می‌زنیم، فرض می‌کنیم. این امر به سبب این است که هنگامی که در حال تشکیل باوری هستیم، واقعاً ناظر به صدق محتوای آن می‌باشیم. حال اینکه بخواهیم این واقعیت را به قدری پررنگ کنیم که ذات باور را به ذاتی هنجاری تبدیل کنیم، امری کاملاً اضافه و بی‌دلیل است.

علاوه بر آن، از نظر ما فهم متعارف از مفهوم باور به نفع رویکرد غایت‌شناختی است و در مواردی که در مفهوم یک کلمه اختلاف وجود دارد، قضاوت عرفی که آن کلمه را استعمال می‌کنند، تعیین‌کننده نهایی خواهد بود. در بسیاری از مواردی که باوری تشکیل می‌دهیم،

هیچ‌گونه الزام اخلاقی به صدق محتوا در کار نیست، اگرچه صادق بودن مهم است. همین امر برای تمیز میان باور و سایر نگرش‌های گزاره‌ای کافی است.

منابع

- Fodor, Jerry A (2008), *The Language of Thought Revisited*. Oxford University Press Inc, New York.
- Barcan Marcus, Ruth (1990), "Some Revisionary Proposals about Belief and Believing" Printed in *Philosophy and Phenomenological Research* Vol. 50, Supplement (Autumn 1990), pp. 133-153 (21 pages).
 - Churchland, Paul M. (1981), "Eliminative materialism and the propositional attitudes" Printed in *Journal of Philosophy*, 78: 67-90.
 - Davidson, Donald (1984), *Inquiries into truth and interpretation*, Oxford: Clarendon
 - Dennet, Daniel C. (1991), *Real Patterns*. Printed in *The Journal of Philosophy*, Vol. 88, and No 1. (Jan., 1991), pp. 27-51.
 - Steglich-Petersen, Asbjørn (2006). "No Norm Needed: On the Aim of Belief" Printed in: *The Philosophical Quarterly*, Vol. 56, No. 225 (Oct., 2006), pp. 499-516.
 - Shah, Nishi (2003). "How Truth Governs Belief". Printed in *The Philosophical Review*, Vol. 112, No 4 (Oct., 2003), pp. 447-482.
 - Shah, Nishi & Vellman, David (2005). "Doxastic Deliberation" Printed in: *The Philosophical Review*, Vol. 114, No 4 (Oct., 2005), pp. 497-534.
 - Vellman, David. 1996. "The Possibility of Practical Reason", Printed in *Ethics*, Vol. 106, No 4 (Jul., 1996), pp. 694-726 Published by: The University of Chicago Press.